

زمانی درس علم و بحث و تنزیل  
 زمانی شعرو شطرنج و حکایت  
 خدای است آنکه ذات بی مثالش  
 به غیر از سعدی دیگر متفکران و صاحب نظران ایران کمابیش به امور تفریحی توجه کرده و جسته جسته در آثار و اشعار خود مردم را به امور تفریحی و گردش و تفرج و سیر و سیاحت و مطالعه در آفاق و انفس ترغیب کرده اند. در قرآن کریم می خوانیم «قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنُ قَسِيْرٍوَا فِي الْاَرْضِ قَانَظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِيْنَ (سوره آل عمران آیه ۱۳۷) یعنی پیش از شما سنتها و عاداتی بین مردم بوده است، پس در زمین و آثار آن سیر و سیاحت کنید و ببینید پایان کار کسانی را که حقایق را منکر شده اند.»

جامی در روضهٔ دوم بهارستان تأمین سعادت را در پناه پنج چیز ممکن داند:  
 «پنج چیز است که به هر کس دادند زمام زندگی خویش در دستش نهادند: اول صحت بدن، دوم ایمنی، سوم وسعت رزق، چهارم رفیق شفیق، پنجم فراغت.» بنظر جامی رعایت اعتدال و پرهیز از کارهای بیماری زا، و برخاستن از سفره قبل از سیری رمز سلامتی و تندرستی است:

آن به که ز اسباب مرض پرهیزی  
 ناکشته تهی معده به خوان ننشینی  
 واز ننگ طبیبان دغل بگریزی  
 زان پیش که معده پر کنی برخیزی  
 شیخ بهائی در کلیات خود از ارزش و مقام عمر آدمی سخن می گوید. بنظر وی همه چیز قابل جبران است جز عمر. شکم را با «نان جوین» میتوان از گرسنگی رها ساخت و بدن را با «دلق کهن» میتوان پوشانید، آنچه سخت گرانها و غیر قابل جبران است: «عمر عزیز است، غنیمت شمار»:

گرن بود خنگ مطلال گام  
 ورن بود مشربه از زر نساب  
 ورن بود بر سر خوان آن واین  
 ورن بود جامهٔ اطلس تورا  
 شانهٔ عاج از نبود بهر ریش  
 جمله که بینی همه دارد عوض  
 زد بتوان بر قدم خویش گام  
 بادو کف دست توان خورد آب  
 هم بتوان ساخت به نان جوین  
 دلق کهن ساتر تن، بس ترا  
 شانه توان کرد به انگشت خویش  
 در عوض هست میسر غرض

آنچه ندارد عوض ای هوشیار  
عمر عزیز است غنیمت شمار  
در میان متفکرین و صاحب نظران ایران آراء و نظریات میرفندرسکی پیرامون امور  
تفریحی به اصول و مبانی علمی جدید نزدیک تر است.

### عقیده میرفندرسکی درباره تفریحات

میرفندرسکی از نویسندگان و متفکران عهد صفوی (متوفی به سال ۱۰۵۵ ه. ق) همانطور که کار و هنر و صنعت را ضروری می داند تفریح و استراحت و امور تفریحی را نیز برای رفع خستگی و آمادگی برای کارهای جدی ضروری می شمرد.  
در عین حال او «تن آسانی و تنبلی و بیکاری و عدم معاونت افراد بشر را به یکدیگر، تحریم می کند او معتقد به فعالیت و کار و ایجاد و تولید ثروت و معاونت و معاضدت و داشتن زندگی مرفه و پیشرفته می باشد، و شیوه تن پروران را مذموم می شمرد و این افراد را خسرالدنیا و الآخره می شمارد.» اکنون نظریه او را درباره امور تفریحی نقل می کنیم:

میرفندرسکی برای پیشرفت کار، جسم انسان را محتاج به استراحت، و فکر بشری را نیازمند تفریح می داند و وجود «بازیگران و حقه بازان و اصحاب اساطیر و اهل مخرقه و مضحکه و ملعبه را لازم می شمرد او معتقد به نظمی خاص در زندگی است و کاملاً متوجه است که کار دایم انسان را خسته و فرسوده می کند و توانایی فکر و جسم را در آن می بیند، که پس از کار و کوشش، برای رفع احتیاجات عمومی کسانی که مشغول بوده اند احتیاج به استراحت دارند و گذشته از استراحت لازم است که به تفریح بپردازند. اولیوم استراحت را اینطور تصریح می کند. اهل مدن را نفع رسد و این وقتی باشد که شرایط ضروری اهل مدن جمع آمده باشد و از کار خود ایشان را ملالت پیدا شده باشد و وقت عطلت اهل مدن باشد، مثل عیدها و روزها که در آن کار عادت نباشد... و نشاطی در اهل مدن از دیدن و شنیدن ملعبه و مضحکه و افسانه پیدا شود و رفع ملالتشان گردد و قوای عاقله در ایشان قوی شود و این به منزله تیز کردن ادوات است و اگر این شرایط مفقود باشد ضرر رساند و این سخن بر ظاهر عقل است. «میرفندرسکی؛ هر مذهبی که برخلاف معاش نسانی باشد و انسان را به ترک پیشه و هنر و کار تشویق نماید» تکفیر می کند و متأسف

است که در میان اسلامیان «جماعتی خود را بر صوفیان بندند و به توکل گویند و معنی توکل این دانند که نظام کل معطل باید بود تا آنچه خورند و پوشند همه حرام باشد که معاونت نکنند و معاونت یابند...»<sup>۱</sup>

میرفندرسکی به رغم اهل تصوف و براهمه هند که به فعالیت‌های ثمربخش این جهانی اعتقادی ندارند می‌گوید: «کسی دنیای خویش را دایم ندانسته ولی باید این مرحله را گذرانید و در گذراندن این مرحله از داشتن «توشه و راحله» ناچاریم. فندرسکی به حدی به زندگی و تجمل آن معتقد است که وسایل، و زیبایی بخشیدن به دوران حیات را از لوازم می‌شمرد. او قسم نهم از کتاب خود را به موسیقی تخصیص داده است و می‌گوید درک موسیقی نظری برای همه کس واجب است...»<sup>۲</sup>

### شاهنامه خوانی

ناگفته نگذاریم که تا قبل از نفوذ تمدن جدید در ایران، نقالی، معرکه‌گیری و شاهنامه خوانی کاری پردرآمد و وسیله خوبی بود برای تفریح و وقت گذرانی طبقات متوسط و محروم اجتماع ایران بود. «مولانا فتحی اصفهانی... شاهنامه خوانی بی مثل بود که شعله آوازش بی تکلف و اغراق، یک فرسخ زبانه می کشید، در نهایت پیچیدگی و تحریر...» (عالم آرای عباسی ص ۱۹۱) و شاه عباس به شاهنامه خوانی علاقه داشت و از شاهنامه خوانان او یکی «عبدالرزاق قزوینی» خوش نویس بود که سالی سیصد تومان حقوق داشت و دیگری «ملایبخودی گنابادی» که در شاهنامه خوانی مشهور بود و در سال چهل تومان حقوق می گرفت.<sup>۳</sup> (چند مقاله تاریخی و ادبی نصرالله فلسفی ص ۲۷۰).

استاد محیط طباطبائی درباره یکی از این شاهنامه خوانهای قرن اخیر می نویسد که وی در ضمن شاهنامه خوانی چنان صدایش اوج می گیرد و بلند می شود که سرانجام به پاره شدن پرده صفاق منتهی می گردد.<sup>۴</sup> (تا حدی که فتق او به زمین می رسیده است.) شکار و چوگان بازی تفریح طبقات ممتاز، مخصوصاً سلاطین، امرا و سرکردگان بود.

۱. صنایع، ص ۴۳. ۲. محسن صبا: رساله صنایع میرفندرسکی مجله تحقیقات اقتصادی، ص ۲۰۳. ۳. باستانی پاریزی: نای هفت بند، مجموعه مقالات تاریخی و ادبی، ص ۴۱۹. ۴. همان کتاب، ص ۴۲۰.

## آتش بازی و چراغانی

شاه عباس، چراغان، آتشبازی، شکار، چوگان بازی و قیق اندازی را بسیار دوست می داشت، تماشای جنگ گاو و قوچ و شتر و گرگ بازی و جنگ شاهین و عقاب و حقه بازی و بندبازی از جمله تفریحات او بود. گاه به ماهیگیری می پرداخت و گاه در مراسم عید آب پاشان شرکت می کرد گاه نیز به قهوه خانه های شهر می رفت و با شاعران و اهل ادب به گفتگو می نشست.

شاه عباس هر وقت به یکی از شهرهای بزرگ ایران می رفت یا از سفری به پایتخت باز می گشت فرمان می داد که شهر را چراغان کنند و وسایل آتشبازی را فراهم آورند. اینگونه تشریفات غالباً چندین شب طول می کشید و شاه هرشب به بهانه ای به تماشای چراغان می رفت. یک شب سفیران بیگانه را به تماشا دعوت می کرد، شب دیگر با زنان حرم به گردش می پرداخت، شب سوم گروهی از سران دولت و سرداران را با خود به تماشا می برد. هنگام ورود به شهر، دستور می داد که چندین هزار سرباز پیاده با لباسهای رنگارنگ و شمشیر و تفنگ از دوسوی راه در دو صف قرار گیرند.

... مورخ دیگری هم درباره آئین بندی و چراغانی که به امر شاه در سال ۱۰۰۳ در شهر قزوین صورت گرفت می نویسد: «شاه عباس به الپان بیک یساول صحبت قاجار دستور داد که مردم را به چراغان کردن میدان سعادت آباد وادار کند، به فرمان او دکانهای اطراف میدان را میان امرا و ارکان دولت و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه شاهی و مردم شهر و اردو و بازار تقسیم کردند و حکم شد که هر کس دکان خود را ۱۲ ذرع پیش آورد و با چوب بستها و ستونها چهارطاقی بسازد و بر آن چراغها و فانوسها بیاویزد، چنانکه بر هر دکانی بیش از هزار چراغ و فانوس آویخته شود. در شبهای چراغان گاه به فرمان شاه عباس، آتشبازان مناظر میدان جنگ را مجسم می کردند و در ضمن آتشبازی تفنگ و توپ نیز به کار می بردند.

پیترودولاواله جهانگرد ایتالیایی به خوبی توضیح می دهد که این تظاهرات و چراغانی ها به میل و رغبت مردم صورت نمی گرفته بلکه مردم به دستور شاه ناگزیر بودند که مخارج این کارها را برای چندین شب تحمل نمایند. وی می نویسد:

«وقتی که شاه عباس فرمان چراغان کردن می دهد تمام کسبه و توانگران شهر ناچار باید بر در و اطراف خانه و دکانهای خود چراغهای فراوان بگذارند، حتی شهری که

فرمان چراغان و آتشبازی برایش صادر می کنند مبلغ گزافی نیز به کسی که حامل چنین فرمانی است به عنوان مزدگانی تقدیم می کند.

به طوری که اشاره کردیم مخارج چراغان و آیین بندی خانه ها و دکانها با صاحبان آنها بود و چون غالباً اینگونه تشریفات چندین شبانه روز دوام می یافت کار بر مردم دشوار می شد و زبان به شکایت می گشودند، چنانکه یکبار با مداخله حسن بیگ شاعر هزلگو، که شاه او را «سگ لوند» لقب داده بود، در ضمن تماشای چراغان شوخیهای مکرر کرد شاه به او گفت «سگ مکرر شد» سگ لوند جواب داد «آری» ولی نه چندان که آیین بندی و چراغان شما! شاه مقصود او را دریافت و فرمان داد چراغان را برچینند.<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت به خوبی می توان دریافت، که جشنها، چراغانها و طاق نصرتهای تحمیلی که تا این اواخر در ایران معمول بود باری بر دوش مردم و یادگار خودخواهی و استبداد سلاطین خودکامه نظیر شاه عباس بوده است.

### ۰ جشن عروسی شاه عباس

در مراسم عروسی شاه عباس با مهد علیا خانم «در باغ سعادت آباد یا باغ جنت قزوین جشنی شاهانه بر پا ساختند، و سه شب چراغان و آتش بازی کردند و مبلغ هفتصد تومان که به پول آن زمان ثروتی بود، فقط صرف آتشبازی شد و شاه عباس بدین شادی به جمعی از سرداران مناصب تازه عطا کرد...<sup>۱</sup>» پس از آن شاه عباس زنان بسیار دیگر از ایرانی، گرجی، ارمنی، چرکس و تاتار گرفت. عده زنان شاه عباس را از ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر نوشته اند.

### آذین بندی و چراغانی و تظاهرات مردم در عهد صفویه

در کتاب نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار تألیف محمود بن هدایه الله نطنزی ضمن بیان وقایع تاریخی، به امور اجتماعی و ذوقی مردم و مراسم آذین بندی و چراغانی نیز اشاره شده

است. «چون نواب کامیاب (شاه عباس) چند گاه به وضع دلخواه در دارالعباده یزد، به لوازم عیش و نشاط و مراسم فراغت و انبساط پرداخت... رایت نصرت به صوب دارالسلطنه اصفهان برافراخت و از استماع این خبر بهجت اثر مقیمان و متوطنان آن شهر... به آذین بستن قیام نمودند و اصناف محترفه و غیرهم هریک فراخور حال و مناسب اوضاع و احوال، مصنوعات و مخترعات عجیبه ساخته و پرداخته به عرصه ظهور آوردند و پس از وصول موکب همایون... عموم سکنه علی اختلاف مراتبهم... بشرایط پیش باز و قواعد پاننداز قیام نمودند و نواب والا... از راه میدان ایلچی خان متوجه باغ نقش جهان گردید و نظر بر هریک از آن اشیاء و صورتها طبع فریب انداخته دو چیز بسیار بسیار باعث ابتهاج طبیعت لطیف و موجب انتعاش قریحت شریف گردید، یکی آنکه شخصی در میان میدان دکانی از چهارستون و تخته ها ترتیب داده و بر سطح آن خراس (مقصود آسیائی است که بوسیله حیوانی به گردش درآید) ارده ساخته که شتری آن را می گرداند و وقوع شتر بر آن سطح بسیار غریب و عجیب بود. دیگر آنکه استاد شعربافی کارگاه روانی اختراع کرده بود که به هر جهت توجه می نمود، کارگاه به آنطرف روان گشته استاد به کار خود مشغول بود و از میدان ایلچی خان تا در باغ نقش جهان در رکاب سعادت اقتران رفته دو ذرع مخمل بافت...

از وقایع سال دیگر (ظاهراً سال ۱۰۰۵) و مسافرت شاه عباس به اصفهان - «... اشاره عالی به اهتمام سرانجام اسباب و آلات و ادوات چراغان نفاذ پذیرفته و در عرض دو سه ماه از تمامی ممالک عراق و فارس ارباب حرفت و اصحاب صنعت و هنرمندان پاکیزه فطنت و مهندسان عالی فطرت در دارالملک عراق مجتمع گشته آنچه لازمه فکر زینت گر، و اراده طبع دانشور ایشان بود بر منصفه ظهور جلوه دادند... تمامی دیوارهای عماراتی که بر حواشی میدان است پست و بلند آن را مساوی ساخته و سفید کرده نقاشان به هزار قلم و مصوران صورت نگار مانی رقم صور جمیع مخلوقات عجیبه و موجودات غریبه بر آن نقش کردند چنانکه هر صفحه از آن نسخه عجایب المخلوقات بود... از جمله ۱۲ چرخ ساخته بودند و بر سه چرخ قریب به هزار چراغ نصب کرده که از روشن کردن یک چراغ و گردش چرخ تمامی چراغها بر آن چرخ روشن می گشت...

## ایجاد باغ مصنوعی

دیگر آنکه در چهار زاویه میدان، در هر زاویه باغی طرح کرده از هر چه در باغات کائنات باشد و آنچه لازمه گلستانها و بوستانها بود از شکوفه و گلها و لاله‌ها و سایر ریاحین از بنفشه و نرگس و سوسن و غیره و از اشجار میوه‌دار و غیر آن مثل بید و چنار و عرعر و سرو و صنوبر و غیر ذلک از چوبها پرداخته و برگها و گلها از اقمشه‌الوان بر او ترتیب داده و از موم رنگین میوه‌ها از آن نمایان ساخته به طریقی که از لطافت مشابَهت مضمون «وفا کهة لامقطوعه ولاممنوعه» بر او صادق بود و از کثرت نوجوانان ساده عذار که در صحن آن چمن سیار بودند ماصدق «ویطوف علیهم غلمان کانهم لِؤْلؤ مکنون» وصف او را لایق می نمود. ...»

## صحنه جنگ مصنوعی

«... پس از آن چهار قلعه در چهار طرف میدان ساخته بودند و بر هر قلعه موازی صد صورت به شکل مردان سپاهی از قزلباشی و اوزبک همه با لباس ارغوانی و آبی با یراق جنگ و جدال بر برجها و کنگره‌های آن قلعه نصب کرد. اول مرتبه چنانکه رسم و آداب اهل حرب و قتال باشد ایلچیان به قصد صلح و صلاح آمد شد کردند چون مهم صلح صورت نیافت شروع در جنگ و جدال کرده صدای توپ و تفنگ به اوج حصار نیلگون رفته آنچنان دود و غباری تیره و تار متصاعد گردید که کوبش شرار متکون گشت، بعد از آن این قلعه‌ها را آتش زدند...»<sup>۱</sup> شرح این جشن و شادمانی در کتاب نقاوة الآثار نیز به تفصیل آمده است. در این کتاب پیرامون مخارج این جشن چنین می‌خوانیم: «... از مشرفان این جشن غرائب آثار چنین استماع رفت که مبلغ چهارصد تومان صرف این چهار قلعه و اسباب آتش‌بازی شد و اخراجات چراغان و اسباب و مصالح آن و ساختن آن غرائب و عجایب که در آن میدان به عرصه ظهور آورده بودند با اجرت استادان و رعایت مهندسان و مخترعان دو هزار و سیصد تومان به قلم آمده و خرج ۱۵ هزار پیاده که هر نفر را سواری یراق و لباس یک تومان نقد خرجی داده بودند که اینهم قریب به بیست هزار تومان

می شود...<sup>۱</sup>»

شاه عباس دوم در محرم ۱۰۷۰ به کاشان رفت «... پس از پذیرایی مفصل و با شکوهی که در باغ فین از شاه به عمل آمد... روز یکشنبه منادی جار کشید که شاه وارد فین گشته و فردا به شهر خواهد آمد. آصف (فرماندار شهر) حکم نمود که یهودیان جدیدالاسلام باید پیشواز بروند مردم شهر تا فین صف بسته ملتزمین رکاب با زین و برگهای طلا و جوانان خوشرو، با لباسهای زربفت و مسلح و عده زیادی توپچی هم همراه شاه بودند پادشاه قیافه بسیار زیبایی داشت و دوزنجیر فیل پشت سر شاه و دوجفت شیر و ببر نر و ماده هم بدنبال آنها در حرکت بودند...<sup>۲</sup>»

### وصفی از یک مهمانی

پیترو دللاواله در سفرنامه خود می نویسد: «در همدان یک نفر به نام شیخ احمدبیک که با ما سابقه آشنائی نداشت برای اسبهای ما علوفه و علیق فرستاد و مرا از جانب خود و زنهای را از جانب زنهایش دعوت کرد «... ایرانیان بخصوص در مورد خارجیها از جهت تقدیم هدایا خیلی سخاوتمند هستند اما از طرف دیگر طبق رسوم، کسی که هدیه ای دریافت می کند در مقابل آن چیزی به همان ارزش یا گرانبهاتر می دهد زیرا اگر این عمل انجام نگیرد کسی که هدیه داده است گله مند می شود... مرا به اتفاق همراهانم در کنار داروغه شهر (نظربیک) که در حقیقت صدر مجلس به شمار می آمد نشانند. سه زن خواننده و نوازنده نیز با سازهای خود در اتاق بودند. یکی از سازها زهی بود که به آنچه ما داریم شباهتی ندارد... این زنان غالباً کسانی هستند که مردان می توانند ایامی را با آنان بسر آورند ولی در موقع مهمانی به منظور خوانندگی و نوازندگی و گرم کردن مجلس به منازل دعوت می شوند... روی زمین در جاهای مختلف ظرفهای بزرگ پر از میوه هایی از قبیل انار و گلابی و انگور و فندق شور و پسته و جز اینها چیده شده بود که میهمانان گاهگاه به سمت آنها می رفتند... در وسط اتاق دو پسر بچه که به نظرم از غلامان بودند به طرز دوزانو که علامت حقارت و کوچکی است نشسته بودند و اطراف آنان پر از تنگهای

۱. محمود نظری. نقاوة الآثار، به اهتمام احسان اشراقی، ص ۵۷۷ به بعد

۲. تلخیص از ج ۳ تاریخ یهود.



شراب بود که مرتباً از آنها در جامهای نقره می ریختند و به میهمانان می دادند... مطربهای زن آوازهای دلپذیر ایرانی می خواندند و غالباً آواز با نواختن آلات موسیقی ورقص توأم بود.» سپس پیتر و از سفره قلمکار بزرگی که در وسط اتاق پهن کرده بودند و قابهای پر از پلو و فعالیت غلام بچگان در تقسیم غذا، سخن می گوید و می نویسد: «غیر از ما فرنگیها که با قاشق غذا خوردیم ایرانیها «از دست خود به عنوان قاشق استفاده می کنند و به طریق خاص چهار انگشت را بطور پیوسته به یکدیگر در داخل ظرف غذا می چرخانند، به نحوی که در نظر ما خارجیها بسیار کثیف و دور از تمدن می نمایند.<sup>۱</sup>»

سپس از طرز تهیه پلو در ایران سخن می گوید و می نویسد: «این غذا فوق العاده سالم و به ذائقه من خوش آیند است...<sup>۲</sup>» پیتر و، ضمن بیان جزئیات سفر خود در ایران، می نویسد که «پس از حرکت از ساری، به دهی رسیدم. خانم خانه ای که به آنجا وارد شده بودیم با وجود خواب سنگینی که مرا گرفته بود تا نیمه شب با ساز و آواز ورقص یک زن زشت روی و بدصدا، مرا بیدار نگهداشت اما در عوض نمایشات جالبی نیز از طرف چند پسر بچه انجام گرفت و بخصوص یکی از آنان که آواز می خواند و می رقصید و تقلید زن خانه را درمی آورد بی نهایت در کار خود مهارت داشت و خواب از سر من ربود و واقعاً می توانم بگویم تا به حال به این خوبی و دلپذیری ندیده بودم...<sup>۳</sup>»

### چراغانی شهر

غیر از اعیاد مذهبی و مواردی که مردم طوعاً و با میل و رغبت به اجرای مراسم چراغانی و جشن و سرور اقدام می کردند، گاه جشنهای رسمی نیز برگزار می شد و از طرف شاه فرمان چراغانی صادر می گردید و مردم ناگزیر به انجام آن بودند. پیتر و می نویسد: «عصر دهم نوامبر ۱۶۱۹ میلادی شاه دستور داد میدان قزوین را چراغان کنند و خودش نیز سوار اسب تا پاسی از شب به اتفاق بزرگان و امرا، در آنجا گردش کرد. این چراغانی را دکاندارها و مردم شهر به خرج خود انجام می دهند تا در شادی شرکت کرده باشند و هر کس که مأمور ابلاغ امر شاه برای چراغانی شده باشد پول و هدیه فراوانی از

۱. سفرنامه پیتر و دولواله، پیشین، ص ۲۲ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۶.

۳. همان کتاب، ص ۳۰.

مردم شهر دریافت می کنند. در شب چراغان روی تمام دیوارها و بامها و ایوانهایی که در اطراف میدان بزرگ شهر است چراغهای کوچک گلی پر از روغن می چینند و بی آنکه برای جلوگیری از باد چنانکه در شهر روم مرسوم است دور آنها را کاغذهای بنفش یا چیزی شبیه به آن بپیچند آنها را روشن می کنند، حتی چراغها را بی نظم و ترتیب بدون آنکه نقشه و صورت معینی داشته باشد درهم و برهم قرار می دهند، ولی با اینهمه چون تمام در و دیوارهای اطراف میدان که خیلی بزرگ است از بالا تا پایین نورانی می شود منظره جالبی به وجود می آید و شب مثل روز روشن می شود... روز یکشنبه غروب، که باز هم چراغانی ادامه داشت شاه دستور داد دور تا دور میدان را با تخته بستند و گفت همه داخل شوند و خودش نیز تمام شب را در آنجا راه رفت وزیر نور چراغهای بیشمار میدان به میگزاری پرداخت... شب بعد که باز هم چراغانی بود شاه سفیر هند را به حضور پذیرفت و مدتها با یکدیگر نشستند و صحبت کردند و نوشیدند... رجال و سرداران و اعیان دولت چون در ایوان جا نبود... در خیابانهای اطراف میدان گرد آمده بودند، بعضی ها می خوردند و می نوشیدند و برخی به روی زمین نشسته یا دراز کشیده بودند و خلاصه هر کس آزادانه به کاری که خود می خواست مشغول بود...»<sup>۱</sup>

### مجالس جشن و سرور خواص

هنگام جلوس پادشاهان و در ایام عروسی، امرا و سلاطین و شخصیتهای بزرگ، مجالس جشن و سرور بر پا می کردند، در این محافل خوانندگان و نوازندگان دست به کار می شدند و از هر طرف صدای ناله نی و ارغنون و صدای چنگ و بریط و عود و سرود مطربان به گوش می رسید و شاهدان خوبی به رقص و سماع می پرداختند و چند تن از غلامان زیبا با قبای سیمین و کمرهای زرین در ساغرهای زر شراب یا عرق می ریختند و به مدعوی تعارف می کردند. در آن دوره برای آنکه بوی خوشی به مشام حاضران برسد معمولاً از مجمر بخار بخور و عنبر و عیبر متصاعد بود. علاوه بر این پس از کشورگشایی سلاطین، مردم طوعاً یا کرهاً به اقامه مراسم جشن و سرور می پرداختند.

شاعری در توصیف یکی از این جشنها چنین می گوید:

... همه شهر در زیوروزرنگار  
 به آیین بستمه بسی چارطاق  
 همه مملکت گشته آراسته  
 خورشهای الوان ز اندازه بیش  
 بهر شهری از شادی فتح شاه  
 در این قبیل جشنهای بزرگ چنانکه  
 گفتیم میدانها را چراغانی می کردند و  
 هریک از پیشه‌وران دکان خود را به نحوی می آراستند.

زهر صنف مردم وضع و شریف  
 جواهر فروشان بصدزیب و فر  
 چو دکان صحاف گردیده راست  
 به تذهیب و تصویر پرداخته  
 به جایی که مأوای بزاز بود  
 به دکان او مخمل رنگ رنگ  
 ز حلوای حلوگران از نین  
 به دوران گروهی فواکه فروش  
 سهی سروقدان نوخاسته  
 چو برقد بقال کردم نظر  
 نهالی که شفتالوش بار بود  
 جدا بسته آیین بطرزی لطیف  
 بیاویخته شده‌های گهر  
 فغان تماشایی از شهر خاست  
 مجلد به صد زینتش ساخته  
 زهر گونه‌ای رخت بسیار بود  
 چو افلاک بر روی هم تنگ تنگ  
 شده کام جانها همه شکرین  
 به سرنا و طبل و غریو و خروش  
 سبدها زهر میوه آراسته  
 بدیدم نهالی پر از باروبر  
 زهر سو هزارش خریدار بود...»<sup>۲</sup>

### پذیرایی در چادر سلطنتی یا سرپرده شاهی

گاه سلاطین صفوی برای تفریح و خوشگذرانی خیمه و خرگاه خود را در مناطق خوش منظر و زیبا، برپا می کردند. پیترو دلاواله در مکتوب پنجم خود مشخصات این چادر را چنین توصیف می کند: «این چادر یک راهرو بزرگ طولانی و انتهای آن مدور است. این چادرها از بیرون نم‌دین است و بدین جهت برای جلوگیری از نفوذ سرما و باران

۱. طره.

۲. ثابتیان: اسناد تاریخی عهد صفویه، ص ۱۸۰ به بعد (نقل به اختصار).

و نیز ممانعت از نفوذ گرما و حرارت خورشید بسیار متناسب بنظر می رسد. سرپرده شاهی از قطعات سه رنگ ترکیب می شد، یکی سرخ تیره، دیگری زرد و سومی سبز و این ترتیب تا انتهای سرپرده ادامه داشت. هر قطعه پهنای یک نمد و درازی سرپرده به اندازه برد یک تیر بود.

داخل این چادر که از قالیه های گرانبها مفروش شده بود دو سفره بزرگ گسترده و روی هریک پارچه زر بفت بسیار زیبا و گرانبهائی کشیده بودند، این دو سفره که در دو سوی چادر گسترده شده بود با یکدیگر تفاوتی نداشتند و آنها را فقط برای پاده نوشی و وقت گذراندن و سرگرم ساختن مهمانان آماده کرده بودند، بهمین سبب روی آنها چیزهائی که مناسب شرابخوری باشد، مانند میوه و پسته شور و خیار و از این قبیل، چیده بودند... ظرفها به رسم دربار ایران همه از طلا و نقره و بی سر پوش بود و باید اضافه کرد که تعداد ظروف نقره کمتر از تعداد ظروف طلا بود... روی سفره دیگری تنگهای شراب و پیاله ها و چراغها را جا داده بودند... یکی از تماشایی ترین چیزها طشت طلای پرازخی بود که تنگهای شراب را برای خنک شدن در داخل آن گذاشته بودند، این طشت به شکل مربع مستطیل، مانند گاهواره یا صندوقی ساخته شده و در تزئین آن مهارت بسیار بکار رفته بود و به قدری بزرگ بود که به نظر من دو مرد قوی به زحمت از عهده بلند کردنش برمی آمدند. من و پدر جوانی تخمین زدیم که این طشت بدون تنگهای زرین داخل ۲۰ هزار سکه طلا ارزش دارد، به این قیاس می توان ارزش اشیائی را که تا کنون شمردیم و بر سر سفره های سه گانه قرار داشتند به حدس دریافت...» پیتر و پس از آنکه به تفصیل خصوصیات سرپرده شاهی را توصیف می کند می نویسد: «وقتی که ما در جای خود نشستیم شاه عباس ایستاده بود و از یک سوی مجلس به سوی دیگر می رفت، گاه چراغها را مرتب می کرد و گاه صراحیهای شراب را که در ظروف پرازخی جای داده بودند، یا ساغرها و جامها را ترتیب می داد و غلام بچگان را به خدمت مهمانان می فرستاد و به این نیز اکتفا نمی کرد و خودش احیاناً کاری را که قاعدتاً خدمتکار باید انجام بدهد شخصاً انجام می داد...» پیتر و می نویسد: «در این مجلس پرشکوه و جلال به خان تاتار و همراهانش در شاخهای مرصع به الماس گرانبها شراب می ریختند. جامهای شراب، یکپارچه از طلای خالص بود و چنان سنگین بود که نگهداشتن آن با دست به زحمت میسر می شد...»<sup>۱</sup> کارری

۱. سفرنامه پیتر، پیشین، ص ۳۳۷ تا ۳۴۲ (نقل به اختصار).

می نویسد: «ایرانیان از صرف غذا با کاتولیکها اجتناب می ورزند و عقیده دارند که دست آنها غذا را نجس می کند...»<sup>۱</sup>

### طرز پذیرایی از میهمان

کارری که در اواخر عهد صفویه به ایران سفر کرده است طرز مهمان نوازی «یوزباشی» را چنین توصیف می کند: «یوزباشی باز، با ادب و احترام برای صرف غذا دعوت کرد و در عوض قاشق، با دست خود به بشقاب من برنج ریخت. این عمل در ایران کاملاً طبیعی و مؤدبانه تلقی می شود، برعکس اروپا، که بی ادبی بزرگ و عدم آشنایی به آداب شمرده می شود. غذای ایرانی از یک ظرف بزرگ برنج «پلو» و یک ظرف بزرگ گوشت تشکیل می یابد در سر سفره غذا آنکه بزرگتر و محترمتر است با دست خود سهم دیگران را در بشقابهای آنها می گذارد. بعد از غذا یوزباشی دست چرب خود را بالا نگاه داشت تا خادمی آب گرم مخصوصی برای شست و شوی دستهای وی بیاورد...»<sup>۲</sup>

### جشن عروسی رضاقلی میرزا با دختر شاه سلطان حسین

به طوری که از عالم آرای نادری برمی آید در جشن باشکوه رضاقلی فرزند نادرشاه افشار نه تنها بازیگران و هنرپیشگان ایرانی بلکه بازیگران فرنگ نیز به طور مؤثر شرکت داشتند. «آتش بازان فرنگ به طور و آداب فرنگ درخت نار و لیمو و نارنج و ترنج ساخته به مجلس می آوردند و حرکت می دادند. خود به خود آتش در آن افتاده و شعله ای که از آن زاییده می شد نارنج و ترنج و لیمو و نار بود، ده نفر آدم از مقوا ساخته بمیان مجلس حاضر نمودند که بدون تکلف از دهن و دماغ آنها آتش درمی آمد و رقاصی زیاد می نمودند چنان که چشم مجلسیان خیره گردید و دیگر ۱۰ نفر وارد مجلس شده هریک از چهار تار و سنطور و مغانی و رباب و دو تار و کمانچه و نی انبان در دست گرفته حرکت می دادند، آتشی که از آن منارها بیرون می آمد دوازده مقام و ۳۴ گوشه و ۶۴ شعبه به نحوی ظاهر می گردید که اهل مجلس محظوظ می شدند و دیگر ۱۰ نفر وارد شده هریک عراده از مقوا

۱. سفرنامه کارری، پیشین، ص ۳۹-۴۰.

۲. همان کتاب، ص ۴۰.

ساخته و توپ بزرگ از کاغذ یک لا در بالای آن عراده تعبیه نموده بودند که به نظر اهل، چون توپ بیست من گلوله به نظر درمی آمد و آتش می دادند که صدای آن چون رعد در خروش آمده تزلزل در زمین و زمان انداخت...»

البته این هنرمنائینها به همت اروپاییان مقیم دربار نادر که بیشتر انگلیسی بودند صورت می گرفت و ظاهراً ایرانیان در این صحنه ها، نقش مهمی نداشتند. چنانکه نویسنده عالم آرا می گوید «... صنایع غریبه نمودند که عقل از ادراک آن قاصر بود و استادان موشک ساز خراسان در آن عجایب عاجز بودند...»<sup>۱</sup>

از آخرین سالهای حکومت نادر تا روی کار آمدن کریمخان زند مردم ایران در اثر جنگهای فراوان روی آسایش و آرامش ندیدند ولی کریمخان برخلاف نادر به آسایش و رفاه مردم علاقه فراوان داشت.

### چراغانی شهر

پس از مراجعت کریمخان از آذربایجان مردم شیراز «هفت شب و هفت روز بازارها و کاروانسراهای شهر شیراز را به زینت و زیورها آراستند و چراغان نمودند و شب و روز باده کشان به باده کشی و رامشگران به رامشگری مشغول بودند...»<sup>۲</sup>

یکی از تفریحات مردم، شرکت در جشن عروسی و مبارکباد جلوس پادشاهان جدید بر اریکه سلطنت بود. به حکایت رستم التواریخ پس از آنکه علیمردانخان به پادشاهی رسید، ایلچیان از مردم سند و هند فرنگ به مبارک باد و تهنیت او آمدند و «اهل اصفهان به مناسبت ورودش... بازارها را در هفت روز و ۷ شب زینت و آیین بستند و اشیاء نفیسه غریبه و عجیبه چند از جباخانه و عجایب خانه ملوک صفویه بیرون آوردند و به سه چهار سوی بازار سلطانی نهادند که از تماشا و تفریح آنها عقلاً و عرفاً... محو و مات گردیدند و بازارها و دکاکین را از افروختن چراغان بسیار و شعلها و شمعههای بیشمار مانند سپهر لاوردی چراغستان نمودند و در همه جا، بزم طرب آراسته و دف و نقاره و عود و رود و چنگ و رباب و بربط و سرور و نای و نی، چار تار و تنبور و سنطور و

۱. عالم آرای نادری، چاپ شوروی، ص ۱۲۱.

۲. رستم الحکما: رستم التواریخ، به گوش محمد مشیری، ص ۳۳۶.

موسیقار با آهنگ و نوا، دوستان و ارباب وجد و رقص و لهو و لعب و مطربان خوش آواز زهره جبین را بیهوش نمودند...»<sup>۱</sup>

همچنین پس از آنکه علیمرادخان دختر هدایت‌الله‌خان را به زنی اختیار کرد، در شهر اصفهان که پایتخت بود «سور پادشاهانه بر پا نمودند و بازارها و دکانها را به زینتها و زیورها و پیرایه‌ها و نقش و نگارها آراستند و با افروختن مصابیح و مشاعیل شبها چون روز روشن... و خوشتر از گلشن بودند، مطربان شورانگیز به نواختن دف و نقاره... و چنگ و چغانه به الحان خوش و رقص دلکش زهره، صف‌نشینان محفل عیش و بزم طرب را در خواب انداختند و از فرط نقل و حلوا، دکانهای قنادی مانند خانه فقرا... خالی و از وفور ناز و نعمت و از کثرت اطعمه و اشربه بطون خاص و عام ممتلی گردید.

### شرکت کریمخان زند در عروسی فرزند خود

در عروسی مفصلی که کریمخان برای فرزند خود ابوالفتح‌خان بر پا کرد به حکایت مؤلف رستم‌التواریخ همه بازارها و کاروان‌سراهای شهر شیراز را زینت و آیین و چراغان نمودند، ارباب طرب در همه مجالس و محافل به سازندگی و نوازندگی و رامشگران در هفت روز و شب مشغول بودند و بندبازان و بازیگران و رقاصان به رنگها و نیرنگها مشغول با هزار اصول... در میان چهار سوی (چهاربازار کریمخان) حوض بزرگ پرآبی، در بالای آب حوض تختی گذارده بودند و مطربان و رامشگران بر آن تخت بترتیب نشسته و به سازندگی و نوازندگی مشغول بودند... اتفاقاً شبی ملا فاطمه شیرین شمایل بالای تخت مذکور مشغول رامشگری بود که ناگاه آواز دورباش و بروبرو کریم‌خانی بلند شد و والجاه کریم‌خان وکیل‌الدوله جم اقتدار... از دور پیدا شد چون چشم ملافاطمه شیرین شمایل به آن خسرو نیکو قریحه افتاد شروع به خواندن سرودهای دلکش نمود... والجاه کریم‌خان... با تأنی و تأمل و توقف می‌آمد و تماشای بازار و دکانین می‌نمود و تحسین و آفرین می‌فرمود تا آنکه بسر چهارسوبه در دکان عالیجاه آقا میرزا باقر (برادرزن کریمخان) برسید، بر کرسی نشست به ملا فاطمه شیرین شمایل فرمود شعرهای نصیحت‌آمیز به مناسبت بخوان و مترس که ما از سخن راست نمی‌رنجیم. اگر چه کلام حق